

جلسه پرسش و پاسخ با سروش دباغ در کانال تلگرام (قسمت پنجم)

جناب دکتر با اولین متن برای این جلسه و پرسش آغاز میکنیم.

جناب رامین آورده اند:

باسلام خدمت استاد محترم . وقتتون بخیر

پرسش محوری در فلسفه دین چیست؟

و گفته میشود عصر حاضر عصر توجیه کردن و موجه کردن باورهاست و دست از اثبات کشیده شده است .

موجه کردن و اثبات کردن چه تفاوتی باهم دارد؟ آیا در آخر وقتی یک باور که موجه میشود در عین حال آن باور موجه شده برای

فرد در نهایت اثبات نمیشود؟

دیسپلین فلسفه دین چند پرسش محوری دارد؛ سخن گفتن از باورهای دینی و چگونگی معقولیت آنها، تلقی های گوناگون از "امر متعالی"، "ایمان"، "مسئله شر" در ذیل آموزه های ادیان ابراهیمی... در این دیسپلین بحث می شود. فیلسوفان دین اعم از فیلسوفان دین باور و دین ناباور اند. برخی از ایشان ادله ای در نقد دعاوی دینی و وجود ساحت قدسی هستی اقامه می کنند و خدانا باورند، برخی دیگر به معقولیت باورهای دینی و وجود ساحت قدسی هستی باور دارند. از میان فیلسوفان دین خدای باور معاصر، می توان از راجر تریگ، ویلیام آلستون، الوین پلنتینگا، جان هیک و رچارد سوئین برن نام برد. ناظر به پرسش دوم تان، در "اثبات"، مؤلفه هایی چون ضرورت و دوام و کلیت مندرج است، همانکه قدمای ما از آن به "برهان" تعبیر می کردند؛ در حالیکه در "موجه کردن"، ضرورتی در میان نیست، مادامیکه شما دلیل را معرفت بخش می بینی و متناسب با مدعا، آنرا برمی گیری و می پذیری، در غیر اینصورت آنرا فرو می نهی. تفاوت میان "اثبات" و "موجه کردن" را میتوان اینچنین صورت بندی کرد.

میرویم به سراغ پرسش دوم که در جلسات ابتدایی طرح شده بود اما متأسفانه به خاطر کثرت پرسش ها و ضیق مجال پاسخ تا کنون طرح نشده بود.

بخاطر این تاخیر از طراح پرسش به سهم خویش پوزش میطلبم.

عین متن پرسشی که سابقاً از بانویی آمده بود چنین است:

سلام. لطفاً سوال زیر را جهت پاسخ توسط دکتر دباغ که قرار است فردا ۲۷ آبان برگزار گردد ارسال فرمایید:

آقای دکتر، با توجه به اینکه شما قایل به تفکیک بین حکومت و دین هستید، پس نسبت به آیاتی از قرآن که دستور به تشکیل

حکومت جهت اجرای احکام و قوانین و حدود اسلام می دهد و برخی مانند آقایان خمینی و علامه طباطبایی نیز بر آن تاکید دارند چه

موضعی اتخاذ می فرمایید؟

در جلسه پیشین، به تفکیک میان " دین و سیاست " از " دین و حکومت " پرداختیم. عنایت داشته باشید که اولاً کثیری از فقها پیش از آیت الله خمینی قائل به حکومت دینی نبودند، معنای این سخن این نیست که ابه نزد ایشان حکام شرعی نباید در جامعه اجرا شود، بلکه تأکید بر این امر است که اجرای آنها نباید مستظهر به عوامل و دخالت حکومت باشد. ثانیاً، بخشی از این احکام که قوام بخش نظم مدینه و مناسبات و روابط انسانی است، شکل قانون به خود می گیرد، نظیر آنچه امروز در کشور مسلمانی مثل ترکیه جاری و ساری است، بدون اینکه حکومت دینی در آنجا برقرار باشد، در واقع جامعه دیندار است و حکومت سکولار؛ اجرای این احکام در جامعه هم برآمده از متن جامعه است که اکثریت دیندار با تعلق خاطر دینی دارد. طبیعتاً این خواست در قوانین مصوب چنین جامعه ای ریزش می کند و با عنایت به حقوق اقلیت های دینی و نژادی و قومیتی در جامعه اجرا می شود. ثالثاً، مرحوم طباطبایی قائل به حکومت دینی نبود، بنا بر آنچه به نحو موثقی نقل شده، ایشان به " جمهوری اسلامی " در فراندوم فروردین ۵۸ آری نگفت، در مصاحبه ای با ایشان در اوائل انقلاب که از تلویزیون پخش شد، در پاسخ به سؤالی درباره اوضاع و احوال سیاسی جاری آن ایام پر تلاطم و حاکمیت ولایت فقیه، پاسخ داد " ما به این چیز ها دل نمی بندیم ". توجه داشته باید، پس از وفات ایشان، دفتر آیت الله خمینی بیانیه ای داد و نه شخص آیت الله خمینی، همین امر در جای خود تأمل برانگیز و گویاست ..

ساحت های مشترک و افتراق عرفان و فلسفه کدام است؟

سهروردی عارف هست یا فیلسوف؟

چنانکه در سخنرانی " دین، اخلاق و عرفان " در تیرماه ۹۳ در کالج استیسن تگزاس آوردم و فایل آن اکنون روی سایتیم در دسترس است، رابطه میان دین و عرفان، " عموم خصوص من وجه " است؛ یعنی فصل مشترکی دارند و فصل مفترقی. بر همین سیاق، رابطه میان عرفان و فلسفه هم اینچنین است، دغدغه های وجودی در آثار فیلسوفان قاره ای در سده اخیر بسیار به بحث گذاشته شده، این بخش، فصل مشترک میان عرفان و فلسفه است، در عین حال بخش های مفترقی نیز می توان میان فلسفه و عرفان سراغ گرفت. برخی از آثار سهروردی که به سبک فیلسوفان مشاء نگاشته شده و تحلیلی و استدلالی است، نظیر " حکمه الاشراق "، در زمره آثار فلسفی است، در عین حال احوال و اقوال عرفانی هم در آثار سهروردی می توان سراغ گرفت. علی الاصول منافاتی ندارد کسی حیثیات گوناگونی داشته باشد و به تعبیر قدما «متحیث به حیثیات عدیده» باشد، فیلسوف باشد و ادیب؛ فیلسوف و باشد روشنفکر؛ فیلسوف باشد و عارف.... فقط باید عنایت داشته باشد در هر قلمروی که فعالیت می کند، قواعد آنرا رعایت کند و احکام هر یک از این دیسپلین ها را به یکدیگر نیامیزد و خلط نکند.

پرسش چهارم از جناب قاهری است. ایشان پرسیده اند:

طبق یافته های علمی دریافت های ما از جهان پیرامون تنها بر اساس احساسات ما است و پردازش این دریافت ها تماماً از طریق مغز انسان صورت می گیرد. حال با توجه به این مسئله تمامی ویژگی هایی که برای روح انسان شمرده می شد به صورت عملی در مغز

انسان و ضمیر ناخودآگاه وی که آن هم قسمتی از سیستم عصبی است صورت می گیرد. با تمام این ها آیا قائل بودن به وجود روح و مسلما مسائلی که با اعتقاد به روح به آن ها اعتقاد داریم وجه صحیحی به لحاظ منطقی دارد؟

مرادتان از این جمله که " تمامی ویژگی هایی که برای روح انسان شمرده می شد به صورت عملی در مغز انسان و ضمیر ناخودآگاه وی که آن هم قسمتی از سیستم عصبی است صورت می گیرد " دقیقا چیست؟ یکی از ویژگی های روح، غیر مادی و مجرد بودن و تشخیص نداشتن است، چطور این خصوصیت را میتوان در مغز انسان سراغ گرفت؟؟ بحث از ضمیر ناخودآگاه هم که نسب-نامه فرویدی- یونگی دارد، به معنای فنی کلمه تجربی و " ابطال پذیر " نیست، هر چند واجد بصیرت های زیادی است. به نظرم، اگر می توان اعتقاد به ساحت قدسی هستی را با اقامه ادله ای « موجه » کرد، که به نظرم شدنی است؛ همین میزان کفایت می کند و لزومی ندارد ویژگی های روح را در مغز انسان سراغ گرفت. اعتقاد به روح متضمن ادامه یافتن حیات، به نحوی از انحاء، پس از زوال پذیری و از بین رفتن بدن است، خاطر هست با جان هیک که در انگلستان گفتگوهای درازاهنگی داشتیم، بر این امر تاکید می کرد که می توان روایتی معقول از جاودانگی بدست داد؛ روایتی که حتی اگر با خوانش ارتدوکس از آموزه های ادیان فاصله داشته باشد، با خداناباوری و انکار ساحت قدسی نیز فاصله بسیاری دارد.

به نظر شما گوشت خواری ابتدئا از منظر ادیان ابراهیمی (با توجه به خصیصه خیر خواه مطلق بودن پروردگار/پس در قبال حیوانات نیز) و سپس از منظر غیر دینی و اخلاقی، اخلاقی است و یا خیر؟!

اگر آری، انسان چگونه میتواند توجیه کند که در قبال مرگ که به نوعی جاهل به امور آن است و خود شدیدا حساس که صیانت نفس داشته باشد، دیگر حیوانات را بخاطر ارتزاق خود، رهسپار آن دیار کند و حرمت نفس آنها را نگه ندارد؟

مطابق با آموزه های ادیان ابراهیمی، گوشت خواری رواست. احکام فقهی و برشمردن مؤلفه های ذبح شرعی بر روایی آن تاکید می کند. به لحاظ اخلاقی، چنانکه در می یابیم، مسئله ابعاد مختلفی دارد. از سویی مسئله رشد طبیعی انسان و سلامت او در میان است، برخی از متخصصان معتقدند انسان نیاز دارد گوشت مصرف کند، هم برای اینکه دندان هایش برای این کار ساخته شده و evolution آنرا برای ما نگه داشته، از اینرو «ارزش ابقایی» برای زیستن ما بر روی این کره خاکی دارد، و هم اینکه بسنده کردن به لبنیات و گیاه خواری مواد مقوی لازم برای رشد و سلامت انسان را تامین نمیکند. اگر اینچنین باشد، فرو نهادن گوشت خواری خصوصا در سنین رشد متضمن آسیب رساندن به خود است و امری است غیر اخلاقی. از سوی دیگر، ستاندن جان حیوانات، بدون اذن و اطلاع ایشان، متضمن آسیب رساندن به موجودات زنده است و امری ناموجه. با عنایت به سویه های مختلف مسئله، هنوز در این باب به جمع بندی و داوری نرسیده ام....

فرض کنید در یک شهر، عده ای به دلیل بیماری ناشی از حمام های عمومی جان خود را از دست می دهند.

علت موضوع را وقتی جویا می شویم با دو پاسخ متفاوت روبرو می شویم.

گروهی برانند که آب حمام‌ها آلوده است و لذا باید حمام‌ها بسته شوند.

گروهی دیگر معتقدند که این نه به خاطر انتقال میکروب بلکه به خاطر کاهش ماده‌ی مفید به نام بورکیم است. لذا نباید حمام‌ها را بست بلکه باید تولید این ماده را افزایش داد.

فرض کنید نه آزمایش ذهنی و نه آزمایش تجربی، وافی به مقصود نیست.

پرسش من این است که فیلسوفان حلقه وین و همچنین ویتگنشتاین به این مساله چگونه پاسخ می‌دهند؟

این گمانه زنی، صبغه‌ی کاملاً تجربی دارد، هر یک از این فرضیه‌ها که شواهد تجربی بیشتری داشته باشد، باید مبنای عمل قرار گیرند. "آزمایش ذهنی" اینجا اصلاً به کار نمی‌آید. تا رسیدن به پاسخ معقول و موجه در این باب، باید آزمایشات تجربی انجام شوند. چه اعضای حلقه وین و چه ویتگنشتاین متقدم، بر همین باورند. هر یک از فرضیات پیشنهادی برای چرایی بیماری تولید شده در حمام عمومی که شواهد بیشتری داشته باشد، موجه و برگزینی است، هر چند ممکن است رسیدن به پاسخی موجه در این میان زمانبر باشد. "آزمایش ذهنی" در اینجا کاربرد ندارد و از ما دستگیری نمی‌کند.

لطفاً در صورت امکان از آقای دکتر پرسیده شود، آیا می‌توان گفت عدم معرفت نسبت به فلسفه زمینه ساز بسیاری از بحرانها به ویژه

بحران هویت در جامعه است؟ و برای رهایی از بحران هویت چه تدبیری باید اندیشید؟

اگر چیزی را تحت عنوان "بحران هویت" در میان خصوصاً نسل جوان ما بتوان سراغ گرفت، این امر پدیده‌ای است پیچیده و ذو ابعاد؛ پدیده‌ای که سوبه‌های معیشتی، روانشناختی، الاهیاتی، جامعه‌شناختی... دارد. یکی از ابعاد این مسئله ذو ابعاد، بعد معرفتی آن است؛ در ذیل صورتبندی مباحث معرفتی درباره بحران هویت، روش‌ها، مفاهیم و آموزه‌های فلسفی قطعاً به کار می‌آید، ولی نه بیشتر. به تعبیر مولوی «نازینی تو ولی در حد خویش». نباید به دوش مباحث فلسفی، بار زیادی نهاد و از آنها انتظار غیر واقعی داشت. اخیراً با لذت تمام ۲ رمان "وقتی نیچه گریست" و "درمان شوپنهاور" را خواندم، نوشته دکتر اروین یالوم، استاد بازنشسته مشهور روانپزشک. در آنها دیدم که این روان‌درمانگر، چگونه از آموزه‌های نیچه و شوپنهاور جهت پاسخ دادن به دغدغه‌های عمیق اگزستانسلیل انسانی بهره گرفته. مرادم از ذکر این مورد این است که در جای خود مباحث فلسفی به کار می‌آیند، اما انتظار خویش از آنها را باید تحدید و تنظیم کرد.

زیر بنای تمامی مسائل فلسفی، حجیت عقل است

چه دلیلی برای حجیت عقل وجود دارد؟

(البته کلمه "دلیل" را تسامحاً به کار برده‌ام)

منظورم از حجیت، تطابق نتایج آن با واقع است

هر دلیلی عقلانی که برای حجیت آن ارائه کنیم موجب دور شده ایم.

چه لزومی وجود دارد که نتایج عقلی با حقیقت و واقع مطابق باشند؟

و اینکه هیچ وسیله دیگری جز عقل نداریم و اسیر در عقلانی بودن هستیم هم دلیل بر حجیت آن نمیشود شاید بگویید همین جملات هم برخاسته از عقل است ولی در جواب میگویم که باز این دلیل بر حجیت عقل نمیشود و ثانیاً بر اثر تجربه در زندگی معیشتی خود بر اثر یک استقرای ناقص دریافته ام که عقل جوابگو در مسائل زندگی ام است و در حال حاضر در حال ریسک کردن هستم. البته باز هم در حال استفاده کردن از عقل هستم و دوری که در بالا اشاره شد هنوز پابرجاست.

به تعبیر معرفت شناسان، به نحو استقرائی می توانیم منابع هگانه ای را برشماریم، منابعی که نظام معرفتی ما حول آنها سامان یافته: ادراک حسی، حافظه، عقل (شهود)، گواهی و درون نگری. برای احراز این منابع و اطمینان کردن بدانها هم گریز و گزیری از بکار بستن عقل متعارف نداشته ایم. پاسخ من به شما کم و بیش سلبی است، اگر عقل متعارف و تجربه زیسته را کنار بنهیم، برای سامان بخشیدن به زندگی این جهانی خود چه باید بکنیم و از کجا کمک بگیریم؟؟ من راه دیگری نمی شناسم. ادله عقلی و تجربی ما البته همه ظنی و عجالی و غیر قطعی است. باشد، باکی نیست، چرا که غیر از این راه و روشی برای احراز معرفت و سامان بخشیدن به نظام معرفتی خود در این دنیای متلاطم نداریم. داریم؟؟ برای بسط بیشتر این نکات، خوبست به فایل های صوتی " معرفت شناسی و تفکر نقادانه " روی سایت مراجعه کنید، ۱۱ جلسه از این دوره تا کنون برگزار شده، خوبست جلسات ۹-۱۱ را گوش کنید.

دکتر لطفا در باب موضوعات زیر سودمند ترین کتب رو به ما معرفی کنید :

۱. فلسفه اسلامی

۲. فلسفه غرب

۳. تاریخ اسلام بلاخص تشیع

۴. عرفان

۵. مقدماتی از علم کلام

۶. بهترین شرح ها بر شعر های مولوی و حافظ

۷. ترجمه و تفسیر قرآن

۸. ترجمه نهج البلاغه

۹. ادبیات

۱۰. رمان

سؤال فراخ و نسبتاً سختی است. قاعدتاً من از منظر خویش بدان پاسخ می گویم: ۱. فلسفه اسلامی: ماجرای فکر فلسفی در جهان اسلام، نوشته غلامحسین دینانی، سیر فلسفه در جهان اسلام، نوشته ماجد فخری، ترجمه جمعی از مترجمان. ۲ فلسفه غرب: سرگذشت فلسفه، نوشته برایان مگی، ترجمه حسن کامشاد، رساله منطقی-فلسفی ویتگنشتاین، ترجمه و شرح سروش دباغ، ۶. شرح مولوی و حافظ: شرح مثنوی، نوشته کریم زمانی، قمار عاشقانه، نوشته عبدالکریم سروش، عرفان و رندی در شعر حافظ، نوشته داریوش آشوری، ذهن و زبان حافظ، نوشته

بهاء‌الدین خرمشاهی، ۷. ترجمه و تفسیر قرآن: ترجمه بهاء‌الدین خرمشاهی، ترجمه عبدالحمید آیتی، تفسیر قرآن: المیزان، ۸ ترجمه نهج البلاغه: مرحوم جعفر شهیدی، ۱۰. رمان: برادران کارامازوف، نوشته داستایفسکی، ترجمه صالح حسینی، ژان باروا: نوشته روزه مارتین دوگار، ترجمه منوچهر بدیعی، بار هستی، نوشته میلان کوندرا؛ "درمان شوپنهاور" و "وقتی نیچه گریست"، نوشته اروین یالوم، ترجمه سپیده حبیب؛ "مسیح باز مصلوب" و "زوربای یونان"، نوشته نیکوس کازنتزاکیس؛ "سووشون" و "جزیره سرگردانی"، نوشته سیمین دانشور؛ "سمفونی مردگان" و "فریدون سه پسر داشت"، عباس معروفی، گرگ بیابان، نوشته هرمان هسه، ترجمه قاسم کبیری فقرات ۳ و ۴ و ۵ را جلسه بعدی می نویسم.

از خوش حادثه بنده سعادت این را داشته ام که علاوه بر اندیشمندان غربی، به سهم خویش مبانی اندیشه اندیشمندان ایرانی را به تدقیق دنبال کرده و مباحث و حداقل مصاحبه هایی با برخی از این عزیزان داشته باشم بسان جنابان دکتر عبدالکریم سروش، استاد مصطفی ملکیان، دکتر حسین بشریه، دکتر مرتضی مردیها، دکتر رامین جهاننگلو، دکتر آرش نراقی، دکتر سید جواد طباطبایی، استاد مجتهد شبستری و دکتر ابولقاسم فنایی و...

در این راستا بسیار از حضور این عزیزان، جامعه اندیشه ای مشتاق ایرانی و به تبع بنده و دوستان نزدیکم آموخته و بهره ها برده ایم. در ماه های اخیر اما در بحثی (که شرح مفصل آن در این مجال بگمان نمی گنجد) آوردم که به خیالم و حداقل در منظومه ی معرفتی بنده جایگاه سه اندیش مند ایرانی به خاطر تبیین پروژه ی ای بدیع و عمیق، از جانب من و برخی دوستان عمیق است: جناب دکتر عبدالکریم سروش بخاطر معرفت دینی (پروژه ی قبض و بسط تئوریک شریعت/تجربه ی نبوی/روایت رویاهای رسولانه و...)، جناب استاد ملکیان (پروژه ی معنویت و عقلانیت) و جناب دکتر سروش دباغ (پیام های عارفان برای زمان ی ما/ طرحواره ای از عرفان مدرن در روزگار ما).

نکته ی مهم در این عرایض بنده و برخی دوستان همدل و حساس این بوده است که این پروژه ها از آن خود این اندیشمندان است که برای بار نخست در سپهر اندیشه ای، سیاسی ایرانی طرح کرده و به پروردن آن پرداخته اند... در پاسخ به غایت قصوای این پروژه ها ما دیدگاهای خود را داریم و میتوانیم به سهم خویش به تبیین و تقریر حدود و ثغور ماحصل های نیک آنها پردازیم اما پرسش مشخص بنده بعنوان فرصتی برای طرح از شما این است: خود شما بفرمایید که بنظر تان: "پروژه عرفان مدرن شما به کجا قرار است برسد"؟

از محبت و عنایت شما در حق خویش سپاسگزارم. چنانکه می دانید، تا کنون ۸ مقاله از این سلسله مقالات منتشر شده، ۳ مقاله اول در کتاب "در سپهر سپهری" منتشر شده، مقالات "۷-۴" در کتاب "فلسفه لاجوردی سپهری" تا ۱۵ روز دیگر منتشر می شود. به زودی قرار است جلسه ای در شهر تورنتو در نقد و بررسی این پروژه برگزار شود که فایل صوتی آن روی سایت قرار خواهد گرفت، چندین مقاله هم تا کنون درباره این پروژه نوشته شده که روی سایت قرار گرفته اند. بیش از چهار سال است به پروژه "طرحواره ای از عرفان مدرن" مشغولم و مفاهیمی چون "سالک مدرن"، "متافیزیک نحیف"، "ایمان آرزومندانه"، "کورمرگی" و "مرگ هراسی" را جهت بسط سوبه های مختلف آن بر ساخته و بکار برده ام. تا چند ماه دیگر مقاله نهم از این سلسله مقالات منتشر

خواهم شد دربارهٔ تلقی سالک مدرن از پست مدرنیسم به روایت من. پس از آن، اگر عمری باشد، مقاله دهم و پایانی معطوف به صورتبندی مجددِ مؤلفه های مختلف این پروژه و پاسخ به منتقدان خواهد بود.....